

درس چهارصد و چهل و یکم

اختلاف موضوع قضایای سالبه و قضایای موجبه با همدیگر (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
تذكرة:

فالموجبة بحسب الموضوع أخص من السالبة مع مساواتهما الاتفاقية لتحقق جميع المفومات و الأعيان الثابتة في المبادئ العالية^۱

به دنبال مطالب گذشته مرحوم آخوند می فرمایند که قضایای سالبه و قضایای موجبه از نقطه نظر موضوع با همدیگر اختلاف دارند و سابقاً نسبت به این قضیه صحبت شد. گرچه از نقطه نظر وجود خارجی بین افراد قضایای موجبه و افراد قضایای سالبه تفاوتی نیست و اعمیتی که راجع به موضوع قضایای سالبه می گویند، آن اعمیت به وجود ذهنی موضوع قضایای سالبه برمی گردد و الا همان طوری که موضوع قضیه سالبه ما ممکن است وجود خارجی داشته باشد و فقط محمول از آن سلب بشود و ممکن است وجود خارجی نداشته باشد و محمول از آن سلب بشود که سالبه به انتفاء موضوع گفته شود، همین طور در قضیه موجبه ما ممکن است موضوع وجود خارجی داشته باشد مانند: **زید کاتب** و یا ممکن است قضیه موجبه ما موضوع وجود خارجی نداشته باشد مانند **شریک الباری ممتنع الوجود**.

بنابراین اعمیتی که راجع به موضوع قضایای سالبه می گویند برگشتش به نفی موضوع خارجی به عنوان **أنه في الخارج** است که برگشت این مسئله به اثبات نحو وجود مائی برای موضوع قضیه سالبه در ذهن است؛ یعنی متکلم در مقام بیان گاهی موضوع قضیه را منفیاً و معدوماً لحاظ می کند و بعد محمولی را بر آن حمل می کند یا محمولی را از آن سلب می کند و این لحاظ که حیثیت اعتباری است نه حیثیت خارجی، در قضایای موجبه وجود ندارد حتی در مورد شریک الباری وقتی می گوئیم: **شریک الباری ممتنع** گرچه شریک الباری وجود خارجی ندارد ولی متکلم این عدم را لحاظ نمی کند پس چرا **ممتنع** برایش می آورد؟! از اول گفته: شریک الباری نیست پس شریک الباری را خالی از وجود و عدم لحاظ می کند و بعد حکم امتناع بر او بار می کند. خب این مطالبی است که تا به حال مرحوم آخوند نسبت به این مطالب یک بسط وسیعی را برای اثبات این مسئله فرموده اند و اعمیت را به حیثیت اعتباریه که وجود ذهنی است برگردانده اند و دفع اشکالی که به این

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

قضیه وارد می شود را ایشان به این کیفیت فرموده اند.

بنابراین اگر این حیثیت اعتباری را ندیده بگیریم هیچ فرقی از این نقطه نظر بین قضایای سالبه و قضایای موجبه وجود ندارد زیرا نفس همین حیثیت اعتباریه در موضوع قضایای سالبه هم یک وجودی در عالم اذهان و در عالم مجردات در مبادی عالیه دارد گرچه وجود خارجی عینی ندارد مثلاً وقتی می گوئیم: **شریک الباری ممتنع**، گرچه شریک الباری وجود خارجی ندارد ولی تصور و مفهوم آن در مبادی عالیه که هست مگر در آیه قرآن نداریم: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؟!^۱ پس معلوم است این تصور در آنجا وجود دارد. و همین طور خود این مفاهیم از حیث اینکه تنازل مراتب عالی در قوالب دانی هستند - دقت بفرمایید! - اصل و صورت علمیه آنها در مبادی عالیه وجود دارد.

مرحوم آخوند با این بیان می فرماید: بنابراین هیچ فرقی بین قضایای موجبه و قضایای سالبه نیست؛ اگر قضایای موجبه افرادی در خارج دارند قضایای سالبه هم افرادی در خارج دارند اگر قضای موجبه افرادی در خارج ندارند قضایای سالبه هم افرادی در خارج ندارند. اگر برگشت مسئله به اعتبار است و شما موضوع قضایای سالبه را اعم از قضایای موجبه می دانید به اعتبار اینکه موضوع قضایای سالبه حداقل باید وجود ذهنی داشته باشند، ولی قضایای موجبه باید وجود خارجی داشته باشند یا اینکه متکلم ذهنش از وجود خارجی و ذهنی خالی باشد. ولی در قضایای سالبه ما فرض می کنیم که متکلم فرض عدم می کند مثلاً می گوید: **لیس زید قائماً** در اینجا متکلم در بیان این است که زیدی نیست که قائم باشد، آن که قائم است زید نیست ولو اینکه زید سالبه به انتفاء موضوع باشد یعنی می گوئیم: بابا اصلاً زیدی نیست تا اینکه قائم باشد! اصلاً کسی اینجا نیامده تا اینکه شب را اینجا مانده باشد یا نمانده باشد. یک وقت می گوئیم: کسی شب را در اینجا نمانده یک وقت می گوئیم: کسی نبوده که اینجا بیاید؛ حالا چه بماند چه نماند. اصلاً کسی در شهر نبوده است. مثلاً رفیقی نیامده و کسی نبوده که این کار را انجام بدهد. مثلاً سری نبوده که بخواهند این سر را اصلاح کنند؛ یک چنین تعابیر و تمثیل هایی که در اینجا می آوریم.

روی این جهت مقصود متکلم انتفاء موضوع است ولی نمی تواند انتفاء ذهنی هم باشد؛ همین که موضوع را تصور می کند و حکم را از آن سلب می کند بالأخره وجود ذهنی به آن داده است. همین وجود ذهنی در مبادی عالیه وجود دارد وقتی که در مبادی عالیه همین تصور که یک وجود حصولی است وجود داشته باشد دیگر بنابراین تفاوتی بین موضوع ما در قضایای سالبه و بین موضوع ما در قضایای موجبه از هر نقطه نظر نخواهد کرد. اگر قضایای موجبه وجود خارجی دارند ممکن است قضایای سالبه هم وجود خارجی داشته

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۴۹، تعلیقه ۱:

«اگر در آسمان و زمین آلهای جز خدا بودند، هرآینه آن دو تا فاسد می گشتند.»

باشند. اگر قضایای موجهه مثل شریک‌الباری وجود ذهنی دارند قضایای سالبه هم وجود ذهنی دارند. اگر قضایای سالبه وجود اعتباری دارند و متکلم در مقام نفی موضوع است همین قدر که وجود ذهنی دارند این وجود ذهنی مفهومی است که صورت علمیه او در مبادی عالییه وجود دارد. وقتی که این طور شد بنابراین از این نقطه نظر دیگر فرقی بین این دو قضیه نیست.

فرق موضوع ذهنی با موضوع خارجی در قضیه شخصی

آنچه که فرق هست و مرحوم آخوند می‌فرمایند، در قضایای شخصی و در طبیعات است؛ قضایای شخصی مثل **زید قائم و زید لیس بقائم**. بله در قضیه شخصی موضوع ذهنی با موضوع خارجی تفاوت می‌کند و ممکن است این زید در خارج نباشد و حکمی بر آن بار بشود ولی در موجهه حتماً باید زیدی در خارج باشد تا حکم بر آن بار بشود و ایشان می‌فرمایند: قضایای شخصی که در علم استفاده نمی‌شود چون **لا یکسب و لا یکتسب عنه** است. در قضایای طبیعیه هم که حکم روی طبیعت یک شیء رفته است مانند **الإنسان نوع، الناطق فصل، الحيوان جنس** در اینجا هم اگر سلب بر این قضیه تعلق بگیرد چندان مورد ابتلاء و استفاده در این علوم نخواهد بود؛ آن طوری که در حاشیه در اینجا ذکر می‌کند.

معنای قضایای محصوره

تعلق حکم به قضایای محصوره به لحاظ فرد

فقط قضایای محصوره می‌ماند؛ قضایای محصوره مانند **كُلُّ ج ب، كُلُّ زیدِ إنسان، كُلُّ حجرٍ هو متحيز، كُلُّ شجرٍ هو نبات، كُلُّ فردٍ خارجي هو يفعل كذا، كُلُّ كاتبٍ هو متحرك الأصباع**، این قضایای محصوره که قضایای شخصی است و انسان از این قضایای شخصی می‌خواهد به یک حکم برهانی برسد در آنجا همان طوری که عرض شد دیگر آن جهت عدم تفاوت می‌آید یعنی در اینجا ظاهر می‌شود و آن جنبه تساوی ما خودش را نشان می‌دهد زیرا حکمی که روی قضایای محصوره می‌رود آن حکم به لحاظ کلی بودن و اجتماعش نیست و همین طور به لحاظ طبیعتش نیست بلکه به لحاظ فرد است و وقتی که به لحاظ فرد شد در این صورت همان اعتباری را که ما در قضایای سالبه فرض کردیم آن اعتبار در اینجا هم خواهد آمد. یعنی فرق بین قضیه موجهه ما در صورتی که حصر کلی به آن تعلق بگیرد و بین قضایای سالبه ما در صورتی که حصر کلی تعلق بگیرد فقط همان فرق وجود ذهنی خواهد بود.

مرحوم علامه یک اشکال اینجا در حاشیه دارند که تذکر نسبت به این تعبیر بیجا نیست. مرحوم علامه ایرادی را به مرحوم آخوند وارد می‌کند بر اینکه شما که می‌گویید: این مفاهیم ولو به صورت اعتبار در مبادی

عالیه وجود دارد بنابراین موضوع در قضایای سالبه با موضوع در قضایای موجبه از نظر افراد فرق نمی‌کند و همه سیان می‌شوند. اگر برای قضیه موجبه وجود خارجی هست در قضیه سالبه هم ممکن است افراد وجود خارجی داشته باشد مثل **زیدٌ لیسَ بِحجرٍ** یعنی زیدی که خارج هست حجر [نیست]. اگر قضیه موجبه ما وجود خارجی ندارد قضیه سالبه ما هم وجود خارجی ندارد. اگر قضیه سالبه موضوعش ناظر به انتفاء اوست همین قدر که وجود ذهنی دارد این وجود ذهنی در مبادی عالیه چون وجود دارد بنابراین قضیه سالبه بدون وجود موضوع نداریم. حالا که این طور شد با قضیه موجبه ما دیگر تفاوتی نمی‌کند.

مرحوم علامه می‌فرماید که به این مطلب اشکال است. چرا؟ چون علومی که در مبادی عالیه هست با علومی که در ما هست متفاوت است، آن علومی که در ما هست متدرج الحصول است و آن علوم، علوم حصولی است گرچه بعد از حصول، به علم حضوری برمی‌گردد و تا علم حضوری برای مدرک با مدرک حاصل نشود هیچ وقت مدرک به مدرک نخواهد رسید. باید حضور تحقق پیدا کند که همان جنبه وحدت و اتحاد عاقل و معقول است که به واسطه اتحاد عاقل و معقول، تا آن جنبه حضوری و - البته بحث آن در مباحث نفس می‌آید و مرحوم آخوند این مطلب را در جلد ششم خیلی بحث و صحبت می‌کند - این علم حضوری نیاید این مدرک با مدرک اتحاد و وحدت برقرار نمی‌کند و وقتی که وحدت برقرار نشد مدرک هیچ‌گاه نمی‌تواند به مدرک برسد و هیچ نوع تصویری نمی‌تواند از مدرک داشته باشد. حتی اگر این علم از مختلقات ذهن و نفس باشد در عین حال باید به توسط علم حضوری برای نفس حاضر باشد. گرچه مسئله این طور است ولی ابتدای قضیه حصولی است؛ تا من به این قرطاس نظر نکنم این قرطاس در ذهن من نقش نمی‌بندد، تا من به این ماه نظر نکنم این ماه در ذهن من پیدا نمی‌شود. نمی‌شود از اول، اولاً بلا اول همه علوم ما به علم حضوری با آن معلوم بالعرض ارتباط پیدا بکند بلکه این علم حصولی است. در حالی که در مبادی [عالیه] علمشان علم حضوری است نه علم حصولی؛ آنها نیازی به حصول افراد و اشیاء در خارج ندارند.

بنابراین اگر شیئی در خارج باشد آن مبادی عالیه به علم حضوری خودشان بر این شیئی که در خارج هست اشراف پیدا می‌کند و اگر شیئی در خارج نباشد اصلاً از اصل منتفی است و دیگر اشراف و عدم اشراف در اینجا فایده‌ای ندارد. بنابراین آنچه را که به علم حصولی برای فرد حاصل می‌شود نمی‌شود آن در مبادی عالیه علم به صورت حضوری وجود داشته باشد و وجود علمی او به وجود حضوری و معلوم حضوری در آنجا حاصل باشد. پس اینکه مرحوم آخوند می‌فرماید: همه افراد موضوع سالبه ما در مبادی عالیه وجود دارند بنابراین فرقی با موجبه ندارد، به آن نقد وارد می‌شود. این اشکال مرحوم طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - است که بعضی از مقررین هم اشکال را تأیید کرده‌اند. حالا بروید و مطالعه کنید.

ایرادی که بر این مسئله به نظر می‌رسد این است که وقتی شما علم مبادی عالیه را علم حضوری بدانید،

در کیفیت علم حضوری که دیگر فرقی نیست؛ چه تفاوتی می‌کند بین اینکه یک شیء مصداق خارجی یک ماهیت باشد یا اینکه مختلق ذهنی او باشد؟! بالأخره این فعل نفس و این کیفیت نفس در جایی که ما داریم که تمام خطورات فرد به صورت عینی در روز قیامت برای او به علم حضوری حضور پیدا می‌کند، نداریم؟! در آیات قرآن نداریم؟!

علم حضوری انسان نسبت به اعمالش در روز قیامت

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَىٰ هِمِّمٍ ۖ أَلَسْتَهُمْ ۖ وَأَيُّ دِيهِمْ ۖ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ افکار و نیاتان در روز قیامت همه به مجرد، صورت عینی پیدا می‌کند و ما در روز قیامت خود را با آن نیاتی که در حیات و زندگانی دنیا در فلان ساعت داشتیم متحد و واحد می‌بینیم درحالی که نیت مختلق ذهن ما بود، درحالی که این افکار همه مختلق ذهن ما بود و وجود خارجی نداشت. آن شخصی که نشسته و یک ساعت دارد با خودش کلنجار می‌رود و از نفسش یکی به این می‌زند و یکی به آن می‌زند و خلاصه تیرها را یکی یکی درمی‌آورد و پرتاب می‌کند که این به من اخم کرد و آن یکی دیروز چه کرد، این حالاتی که با خودش دارد تمام اینها خلق نفس است یا نه؟! تمام اینها در او اثر می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟! آیا اینها **فعلٌ خارجیٌّ** **أَوْ لَا؟! فعلٌ خارجیٌّ** **نفسیٌّ لَا فعلٌ خارجیٌّ عینیٌّ، بل نفسیٌّ.**

چطور ممکن است این فعل خارجی متعلق برای ذهن مبادی عالی نباشد؟! مبادی عالی به اعیان خارجی علم حضوری دارند اما به مختلقات نفسی ما علم حضوری ندارند؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! وانگهی اگر شما می‌گویید که این مسائل متدرج الحصول است خود اعیان خارجی و مصادیق خارجی هم متدرج الحصول می‌باشند! وجودی که امروز تحقق پیدا می‌کند با وجودی که سال دیگر تحقق پیدا می‌کند یکی نیست.

حضور مختلقات و مبدعات ذهنی انسان، در اذهان مبادی عالی

پس همان‌طوری که اعیان خارجی از نقطه نظر تکوین احتیاج به ظرف زمان و تدریجی الحصول بودند، همین‌طور مختلقات ذهنی و مبدعات ذهنی ما که صور علمیه در نفس هستند گرچه اینها متدرج الحصول هستند ولی در اذهان مبادی عالی به علم حضوری همه چیز حضور دارند. بنابراین ببینید چه خبر می‌شود! یک مرتبه نگاه می‌کنید جبرائیل با علم حضوری نسبت به همه عالم وجود، تمام نیات ما، نسل‌های بعد از ما، نسل‌های قبل از ما، چه در اینجا چه در آنجا، نیات یک ثانیه‌ای ما، همه را می‌دانسته که چه خبر است!

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۲:

«روزی است که گواهی می‌دهند بر علیه آنها زبان‌های آنها و دست‌ها و پا‌های آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند.»

همه را بلد بوده که فلانی روز فلان روز یکشنبه ساعت ده دقیقه به پنج در اینجا یک دفعه از او چه گذشت. این علم حضوری نسبت به مسائل می شود و بنابراین می توانیم بگوییم که کلام مرحوم آخوند در اینجا صحیح است.

وجود نفس مفاهیم در مبادی عالیه

تلمیذ: در آن عوالم مبادی عالیه مفاهیم هست؟

استاد: نفس مفاهیم که وجود دارد، اگر نباشد پس چطور خدا در قرآن با ما حرف می زند؟!

رد و بدل مفاهیم بین حیوانات

تلمیذ: یعنی در خدا به علم حصولی نفوذ دارد؟

استاد: حصولی نه، حضور! نفس مفاهیمی که در عالم کون [هست] این مفاهیم بین حیوانات - مثلاً بین مورچه با مورچه - در رد و بدل است آنها هم با مفاهیم باهم سروکار دارند یا نه؟! بین یک شیر با شیر دیگر بین یک فیل با فیل دیگر بین یک غزال با غزال دیگر بین غنم، بقر، اشجار، جمادات، انسان، جن [وجود دارد] همه این مفاهیم نزول اسماء و صفات هست یا نه؟ همین مفاهیم به صورت کلیه خودش که صورت علمی و صورت عینی - حالا ما تعبیر به عینی هم حتی می کنیم - در اذهان عالیه در همه اینها موجود است و لازم نیست که حتماً حصولی باشد. نفس خلقت و تکون نزول اسماء و صفات الهیه در عالم اعیان و در عالم اذهان، من حیث المجموع علم حضوری است. لازم نیست بنشینند و تصور کند تا برای شریک الباری ماهیت بتراشد! همین ماهیتی که ما داریم شریک الباری درست می کنیم همان ماهیت به همین کیفیت زمیلُ الله تعالی، نِدُّ الله تعالی، مثلُ الله تعالی [است]؛ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَكَمْ يُولَدُ * وَكَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱.

﴿لَمْ يَلِدْ * وَكَمْ يُولَدُ﴾؛ مفهوم عدم. ﴿وَكَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ کفو ندارد، ﴿لِيَسَّ كَمَثَلِ لَيْسَىٰ﴾^۲ تمام اینها شریک الباری هستند و با همین مفاهیم خدا با ما صحبت می کند.

تذکره: فالموجبه بحسب الموضوع أخص من السالبة.

۱. سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ - ۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.) نمی زاید و زاییده نشده است، و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

۲. سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۶۱:

«مانند خود خداوند چیزی نیست.»

تلمیذ: اگر این مدرک در این پایین نباشد باز هم آن مفاهیم در آن مبادی عالییه وجود دارد؟
استاد: ببینید همین که می‌گوییم: مدرک این معنا را خلق می‌کند یعنی این معنا از آنجا آمده و در این قالب قرار گرفته است؛ از عدم که نمی‌شود مفهوم بیاید پس حقیقتش از آنجا می‌آید، به اینجا که می‌رسد این صورت را پیدا می‌کند.

منظور از اعیان ثابت

لذا می‌گویند: اعیان ثابت، یعنی هر مفهومی یک ماهیت کلی دارد بحث اعیان ثابت بعداً می‌آید. اعیان ثابت آن طوری که معروف است این است که هر وجود خارجی و هر ماهیت و هر طبیعتی - طبیعت انسان، حیوان، غنم، بقر، دیک، دجاج، حجر، شجر و همه چیز - یک عین ثابتی دارند که آن عین ثابت منشأ برای نزول مصادیق جزئی در عالم اعیان هستند. یعنی شجر در عالم اعیان یک شجر است، آن یک شجر موجب برای خلقت اشجار است. مثلاً درخت اکالیپتوس یک عین ثابتی در آنجا دارد که هرچه درخت اکالیپتوس در این عالم به وجود بیاید نازل آن درخت اکالیپتوسی است که در آنجاست. درخت کاج یک درخت کاج کلی و طبیعت کلیه‌ای در آنجاست که از آن به عین ثابت تعبیر می‌شود و هرچه درخت کاج در این کره زمین بروید باید با اجازه او باشد و بدون اجازه او یک تخم کاج از زمین در نمی‌آید.

این یک بحث کلی است و نمی‌شود آن را سرسری هم گرفت و خیلی معرکه آراء عرفا و فلاسفه و متکلمین در اینجا هست و آنهایی که ناقد فلسفه هستند نسبت به این قضیه ایراد می‌گیرد و مسخره می‌کنند. البته مسئله به این سادگی نیست و مرحوم شیخ بهائی در کتاب اربعین خودش راجع به این قضیه واقعاً مطالب خیلی خوبی آورده‌اند. این در مسئله عین ثابت انسان هم همین‌طور است انسان هم یک انسان کلی در آنجا داریم، جن و امثال ذلک هم همین‌طور است. همین‌طور مفاهیمی که در این عالم تحقق ذهنی پیدا می‌کند همه این مفاهیم یک عین ثابتی در آنجا دارد که آن عین ثابت موجب می‌شود که این فرد الآن این ماهیت در ذهنش بیاید و اگر این نباشد این فرد هیچ‌وقت تا روز قیامت فکر کند چنین چیزی به ذهنش نمی‌آید؛ چه خلاف چه غیر خلاف.

تلمیذ: پس اصلش در مبادی عالییه هست منتها دوباره در این ظرف محقق شده است.

استاد: احسنت. بله محقق شده است. البته یک مرتبه است؛ نه اینکه دوباره محقق شده بلکه در مرتبه

پایین تر محقق شده است

تلمیذ: شریک‌الباری مفهوم ...

استاد: بله آن هم همین‌طور است. این همه شریک‌الباری در قرآن داریم: ﴿أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خِيَرًا

أَمْ آلَ اللَّهِ أَلَّ وَحِدُ أَلَّ قَهَّارٌ؟!^۱

تلمیذ: فرق عین ثابت کلی با رب النوع چیست؟

استاد: هیچ فرقی ندارند، تعابیر مختلف است. این یک ریشهٔ ادیانی دارد و از سابق ادیان بر این مسئله بوده‌اند و یونانی‌ها خیلی روی این قضیه صحبت کرده‌اند مخصوصاً افلاطون خیلی نسبت به این قضیه پافشاری کرده و اینها را با مشاهدات خودشان تقریباً آمیخته‌اند و یک خلط‌هایی هم شده و همهٔ آنها را هم نمی‌شود قبول کرد. حالا به آنجا که برسیم بحث می‌کنیم، نمی‌خواهیم الآن تشویش حاصل شود. در آنجا نه رد می‌کنیم و نه بالکلیه قبول می‌کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ . سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۸۴:

«آیا رؤسا و حکامی که پیوسته به تفرقه دعوت می‌کنند بهترند که انسان از آنها اطاعت کند، یا خداوند واحد قهّار؟!»